

فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره اول و دوم،

بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره مسلسل ۴۲ - ۴۱

دولت‌های شیعه، بررسی گرایشها

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۶ تاریخ تأیید: ۸۹/۱۰/۲۰

مصطفی صادقی کاشانی*

در طول تاریخ اسلام، دولت‌های زیادی به صورت مستقل و نیمه مستقل - یعنی در ارتباط با خلافت مرکزی یا در مقابل آن - تشکیل شد. دسته‌ای از این دولت‌ها، شیعه مذهب بودند و به دسته‌ای هم تشیع را نسبت داده‌اند. این پژوهش در صدد معرفی و بررسی گرایش درون فرقه‌ای بیست دولت یا خاندان است که به شکل دولتی بر بخشی از قلمرو اسلامی در عصر عباسی حکومت راندند.

واژه‌های کلیدی: دولت، شیعه، امامیه، خاندان حاکم، عصر عباسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مقدمه

دور کردن اهل‌بیت پیامبر از صحنه سیاسی سبب شد جنبش‌هایی به نفع آنان در گوشه و کنار امپراتوری اسلامی رخ دهد و تلاش‌هایی برای در دست گرفتن حاکمیت صورت گیرد. بخشی از این تلاش‌ها ناکام ماند و بخشی دیگر به ثمر رسید و توانست دولتی مستقل پایه‌گذاری کند، هر چند این استقلال نسبی بود و به ندرت توانست در برابر حکومت مرکزی قد علم کند. اگر چه قیام کنندگان و تشکیل دهندگان این دولت‌ها شعار تشیع نداده یا از مواضع مذهبی خود به صراحت سخن نگفته‌اند، لیکن مورخان و مؤلفان اسلامی از آنها به عنوان دولتی شیعه مذهب یاد کرده‌اند. از سوی دیگر، عمومیت معنای تشیع و گستردگی مفهوم این واژه، تشخیص این را که این دولت‌ها چه گرایشی داشته و جزء کدام یک از فرقه‌های شیعی به شمار می‌روند و اینکه اساساً شیعه بودن آنان تا چه اندازه درست است با مشکل و ابهام روبرو ساخته است.

این مقاله با این پرسش که چه دولت‌های شیعه‌ای در عصر عباسیان تشکیل شده‌اند و گرایش آنها چیست، در صدد بررسی این ابهام تاریخی است؛ با این هدف و تأکید که دولت‌های شیعه با گرایش امامی را شناسایی کنیم؛ از این رو شرح رویدادها و زمینه‌های ظهور و سقوط این دولت‌ها از موضوع این نوشتار خارج است، گذشته از اینکه در جاهای دیگری به تفصیل بحث شده است.

در باره تلقی عالمان و نویسندگان مسلمان از تشیع افراد و دولت‌ها افراط و تفریط‌هایی وجود دارد. در برخی آثار مانند *مجالس المؤمنین، اعیان الشیعه و تاریخ شیعه* مظفر، افرادی شیعه دانسته شده‌اند که کمترین بررسی‌ها نشان می‌دهد این انتساب درست نیست. هر چند بخشی از این اختلاف نظرها را باید مربوط به مبنای افراد در تعریف مفاهیم و واژه‌ها دانست که هر کسی به گونه‌ای شیعه را تعریف می‌کند، لیکن واقعیت این است که برخی انتساب‌ها با تعریف اولیه شیعه هم سازگار نیست؛ مثلاً قاضی نورالله همه حاکمان دولت صفاری را شیعه می‌داند؛^۱ ولی دلیلی بر تشیع آنان وجود ندارد و نمی‌توان گفت به معنای عام یا سیاسی یا از نظر محبت به اهل‌بیت، شیعه هستند.

ذکر این نکته لازم است که برخی حکومت‌های شیعی ذکر شده در اینجا کمتر با عنوان دولت و تشکلی وسیع و رسمی یاد می‌شوند، بلکه شاید عنوان خاندان حکومتی یا دولتی برای آنان شایسته‌تر باشد؛ بنابراین معنای دولت در اینجا با قدری تسامح همراه است.

ترتیب دولت‌ها بدان دلیل الفبایی انتخاب شده است که ترتیب منطقه‌ای و تاریخی را دارای مشکلاتی می‌دانیم. برخی از این دولت‌ها در چند منطقه حضور داشته‌اند، لذا تفکیک و تنظیم آنها چندان اثری نخواهد داشت. از طرفی تاریخ ظهور و سقوط آنها غیر منظم و آشفته است. گاه چند دولت همزمان هستند و گاه تعیین زمان برای ظهور و سقوط آنها امکان‌پذیر نیست. در مجموع بهترین راه، ترتیب الفبایی به نظر می‌رسد. البته در این ترتیب، کلمات «آل» و «بنو» در نظر نخواهد بود.

۱. ادریسیان (۱۷۲ - ۳۷۵ هـ)

ادریسیان از دولت‌های معروف شیعه افریقا هستند که نسل آنان به امام حسن مجتبی‌علیه السلام می‌رسد. ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی پس از شکست در قیام همراه شهید فخر به مغرب گریخت و در آنجا دولتی را تأسیس کرد که به او منسوب‌اند. هر چند او به دست عمال هارون الرشید مسموم و کشته شد، اما فرزندش ادریس دوم راه او را ادامه داد و حکومت این خاندان مدت‌ها برقرار بود. منابع کهن و مطالعات جدید، بیش از اینکه درباره مذهب ادارسه سخن بگویند به تاریخ سیاسی و چگونگی شکل‌گیری دولتشان پرداخته‌اند.^۴

دوره ادریس دوم که در حقیقت، اولین حاکم این دولت به شمار می‌رود، حدود بیست سال طول کشید و این غیر از مدتی است که وی نوجوان بود و دوستان پدرش به نیابت از وی حاکمیت را در دست داشتند. ادریس اول در سال ۱۷۵ یا ۱۷۷ کشته شد و فرزندش ادریس دوم (ادریس بن ادریس) در سال ۱۷۸ رسماً دولت ادریسیان را در دست گرفت. وی شهر فاس را بنا کرد و بر اغلیبان چیره شد.

پس از او فرزندش محمد به حکومت رسید و حاکمیت اداره در نسل او و دو برادرش قاسم و عمر ادامه یافت. نام این حاکمان به ترتیب چنین است (ادریس در اینجا منظور ادریس دوم است، زیرا ادریس اول فرزند دیگری نداشت): یحیی بن محمد بن ادریس، علی بن عمر بن ادریس، یحیی بن قاسم بن ادریس، یحیی بن ادریس بن عمر. وی نهمین حاکم قدرتمند ادریسیان بود که پانزده سال بر اریکه قدرت سوار بود، ولی به دلیل قدرت گرفتن فاطمیان و حمله آنها به مغرب، زوال این دولت آغاز شد و پس از وی حسن فرزند محمد بن قاسم بن ادریس معروف به حجاج حکومت کرد و با تسلط مخالفانش بر پایتخت، این سلسله از بین رفت.^۳ پس از وی چند نفر از این خانواده تحت نفوذ دیگر دولت‌ها، بر مغرب حکومت راندند.^۴

دولت اداره مغرب، شیعه امامی نیستند، بلکه قرائی کافی بر زیدی بودن آنان وجود دارد. ادریس اول که بانی این سلسله است، در قیام فخر شرکت داشت و ماهیت این قیام زیدی بود. برخی از زیدیان معتقدند جانشین محمد نفس زکیه در امامت، برادر او ادریس است که به مغرب گریخت.^۵ بنا به یک روایت، کسی که ادریس را مسموم کرد، سلیمان بن جریر از متکلمان زیدی مذهب بود و وقتی برای کشتن ادریس به مغرب رفت در آنجا تبلیغ زیدیه را می‌نمود.^۶ انتخاب وی از سوی هارون الرشید را بایستی به جهت هم‌مذهب بودنش با ادریس دانست تا او در اولین فرصت اعتماد او را جلب کند و او را فریب دهد و به قتل برساند، چه اینکه وقتی ادریس او را دید خوشحال شد.^۷

۲. آل باوند (حدود قرن ششم)

باوندیان از جمله خاندان‌هایی هستند که مدتی بسیار طولانی از قرن نخست هجری تا قرن هشتم در نواحی شمال ایران حکومت کردند. حاکمان این سلسله از قرن سوم به اسلام گراییدند و در عین حال با داعی زیدی بر سر قدرت نزاع داشتند. گفته می‌شود در طی دوره‌ای که اینان دست‌نشانده آل بویه بودند به مذهب شیعه اثناعشری گرویدند.^۸ آل‌باوند را به سه دسته تقسیم می‌کنند: کاووسیه، اسپهبدان و کین‌خواریه که اسپهبدیه را

شیعه دوازده امامی می‌دانند.^۹

قاضی نورالله می‌نویسد: فرقه ثانیه (یعنی اسپهبدان) از باوند هشت نفرند: ۱- حسام الدین شهریار بن قارن که ۳۷ سال حکومت کرد، ۲- قارن فرزندش (۸ سال)، ۳- رستم بن قارن (۴ سال)، ۴- علاء الدوله فرزند شهریار (۲۱ سال)، ۵- رستم فرزند او که معروف به غازی شاه و درگذشته به سال ۵۵۸ است (۲۴ سال)، ۶- حسن بن رستم، ۷- اردشیر بن حسن (۳۴ سال)، ۸- شمس الملوک فرزند شاه اردشیر (۴ سال). نورالله همچنین افراد زیادی از این سلسله را نام برده و به تشیع برخی آنان تصریح می‌کند.^{۱۰} به دلیل آنکه کتاب وی به شرح حال شیعیان اختصاص دارد افراد دیگر این خاندان را هم که به شیعه بودنشان تصریح نکرده باید از نظر او شیعه دانست. عبدالجلیل رازی نیز به تشیع برخی از این خاندان تصریح می‌کند.^{۱۱}

به گفته یکی از محققان، باوندیان اولین سلسله دوازده امامی ایرانی‌اند که به عنوان حمایت کننده و پناه دهنده به عالمان امامی عمل می‌کردند.^{۱۲} ابن اسفندیار گزارشی از دوران حسام الدوله اردشیر بن حسن (د ۶۰۲ هـ) هفتمین حاکم باوندیان اسپهبدی آورده است که امامی بودن آنان را نشان می‌دهد. وی می‌نویسد در سال ۵۷۹ هـ جمعی از هندیان که پیش‌تر به مذهب اثناعشری گرویده بودند نزد اردشیر آمدند و گفتند: چون پادشاه ما شنید تو بر این مذهب هستی ما را فرستاد.^{۱۳} ابن اسفندیار همچنین از بنا و تعمیر قبور ائمه معصومین و فرزندان آنان به دست این حاکم سخن گفته است.^{۱۴} قاضی نورالله هم ضرب سکه به نام امام زمان را توسط غازی شاه رستم بن علی (د. ۵۵۸ هـ) گزارش کرده است.^{۱۵}

۳. بریدیان (۳۱۶ - ۳۳۸ هـ)

این دولت منسوب به شیعه، عمری کوتاه حدود بیست سال داشت و در مناطقی از عراق و ایران حکومت راند. به دلیل کوتاهی دوره حاکمیت آنان، در بیشتر کتب و منابع از آنان به عنوان دولت یاد نمی‌شود. فرد مشهور این خاندان، ابوعبدالله بریدی (د. ۳۳۲ هـ)

است.

در منابع مشهور تاریخی از تشیع این خاندان نامی به میان نیامده است. برخی دایرة المعارف‌ها با اختصاص مدخلی به خاندان بریدی، فقط آنان را از دولت‌های شیعه شمرده و در باره تشیع آنان بحث و سخنی ندارند. آنچه به آن پرداخته می‌شود نزاع‌های بریدیان با دولت‌های معاصر و همجوار است.^{۱۶} در کتاب‌های *اعیان الشیعه، سلسله‌های اسلامی* و *طبقات سلاطین اسلام* مدخلی به این دولت اختصاص ندارد. ناجی الهاشمی در مقاله‌ای با عنوان «بریدیون» می‌نویسد: ماسینیون با توجه به ابوالقاسم بریدی، این خاندان را شیعه دانسته است، سوردل هم چنین نظری دارد؛ اما آنچه عقیده بریدیون را نشان می‌دهد چیزی نیست جز اشاراتی از مسکویه که می‌گوید وقتی خلیفه دستور دستگیری ابوعبدالله و ابوالحسین و ابویوسف را داد اظهار کردند به مسجدالرضا در اهواز می‌روند، ولی سخن مسکویه عقیده دینی آنها را نشان نمی‌دهد، چون رفتن به مسجدالرضا برای دوری از دشمنان بود نه زیارت آنجا.^{۱۷} همان گونه که این نویسنده بیان می‌کند، از عبارت مسکویه^{۱۸} هیچ شاهی بر تشیع این خانواده استفاده نمی‌شود و اگر دلیلی برای مذهب آنان وجود داشته باشد در جای دیگری باید جست. ضمناً مسجدالرضا در اهواز منسوب به امام هشتم شیعیان است.^{۱۹}

بریدیان که سه برادر بودند پیوسته با مناطق اطراف خود از جمله حمدانیان و آل بویه نزاع داشتند. ابوعبدالله، ابوالحسین و ابویوسف فرزندان کاتب بصره که خود نیز کاتب بودند. آنان پس از غلبه بر اهواز، با یکدیگر اختلاف کردند.^{۲۰}

تاریخ بیست ساله این خاندان مانند بیشتر دولت‌های پراکنده‌ای که در

سده‌های چهارم و پنجم قمری در سرزمین‌های خلافت شرقی پدیدار شدند، داستان

ستمگری و نیرنگ و خیانت و چپاول مردم است... ابوعبدالله برادر خود ابویوسف

را بکشت و اموالش را تصاحب کرد. برادر سوم ابوالحسین نیز بر ابوالقاسم

برادرزاده خود بشورید و به پیکار پرداخت. فتوای فقها و علمای بغداد بر قتل و

بردار کردن و سوزاندن ابوالحسین چیزی نیست جز انعکاس همان ستمگری‌ها.^{۴۱}

نگارنده به رغم جستجوی فراوان، به قرآینی که دلالت بر تشیع بریدیان کند دست نیافت، مگر آنکه ارتباط و هماهنگی آنان با قرامطه نشانه‌ای بر تشیع آنان گرفته شود.^{۴۲}

۴. آل بویه (۳۲۲ - ۴۴۸ هـ)

درباره تشیع آل بویه تردیدی نیست. آنچه هست گفتگو و اختلاف نظر درباره مذهب فرعی آنان است و اینکه آنان زیدی بوده‌اند یا امامی. البته مرحوم فقیهی به استناد سخن مقدسی، اشاره به مذهب ظاهری هم دارد.^{۴۳} مقدسی می‌گوید عضدالدوله اعتقاد به مذهب داوودی (ظاهری) داشت.^{۴۴} لیکن این سخن مشهور نیست و درباره دیگر اعضای این خاندان گفته نشده است.

تردید بر سر امامی بودن آنان به دلیل برخی رفتارهای ظاهراً متناقض ایشان است.

احیای غدیر و عاشورا و لعن معاویه از اقدامات مهم این دولت است. علی بن بویه در خدمت حسن اطروش علوی معروف به ناصر الحق و داعی کبیر بود^{۴۵} و در باره گرایش ناصر اطروش به مذهب امامی نظریه‌هایی وجود دارد.^{۴۶} مرحوم فقیهی دلایل متعددی بر امامی بودن آل بویه بیان می‌کند.^{۴۷}

از سوی دیگر باید توجه داشت که اولاً آل بویه از منطقه دیلم برخاسته‌اند که جایگاه زیدیه بود؛ ثانیاً وقتی معزالدوله بغداد را تسخیر کرد می‌خواست یک نفر زیدی را به جای خلیفه بنشانند؛^{۴۸} ثالثاً شیخ مفید، بزرگ امامیه را تبعید کردند.^{۴۹} این موارد و موضع‌گیری‌ها سبب شده عده‌ای در امامی بودن آنان تردید یا عملکرد آنان را توجیه کنند. هر چند این برخوردها را می‌توان سیاسی دانست و با توجه به شرایط و اوضاع حاکم توجیه نمود. همان‌گونه که تبعید شیخ مفید به منظور خوابانیدن فتنه در پی نزاع شیعه و سنی و برای آرام کردن اوضاع دانسته شده است.^{۵۰} برخی هم معتقدند آنان در ابتدا زیدی بودند و

سپس به مذهب امامیه گراییدند.

با توجه به رفتار گوناگون آل بویه بهترین توجیه آن است که ایشان را فرامذهبی بدانیم که به منظور دستیابی به هدف مهم‌تر یعنی حکومت و ریاست، به گرایش مذهبی توجه نکردند و تنها خود را شیعه و هوادار شیعیان قلمداد نمودند.

۵. آل جُستان (۱۷۵ - ۳۹۶ هـ)

نام این خاندان غالباً همراه با نام خاندان مسافر (۳۳۰ - ۴۵۴ هـ) ذکر می‌شود. این دو از حکومت‌های محلی نواحی طبرستان بودند که به جهت خویشاوندی و محدوده حکومت با یکدیگر ارتباط داشتند و اسم حاکمان آنها به یکدیگر شبیه و نزدیک است. در منابع متأخر و مطالعات جدید، این دو دولت را شیعه تلقی کرده‌اند.^{۳۱}

قزوینی در تعلیقات جهانگشای جوینی و کسروی در کتاب شهریاران گمنام به تفصیل درباره دولت آل جستان سخن گفته‌اند. جستانیان از دولت‌های محلی منطقه دیلم به مرکزیت رودبار الموت بودند. نخستین نامی که از این حاکمان در منابع تاریخی آمده «مرزبان بن جُستان» است که به سال ۱۸۹ هـ از هارون الرشید امان و خلعت گرفت.^{۳۲} ومین حاکم این خاندان، فرزند او جستان دوم است. سوم «وهسودان» فرزند جستان و نوه مرزبان است که مشهورترین حاکم این سلسله به شمار می‌رود. وهسودان با حسن بن زید داعی (د. ۲۷۰ هـ)، بیعت کرد و از او حمایت نمود.^{۳۳} چهارمین حاکم جستانی، جستان بن وهسودان بن جستان بن مرزبان بن جستان است که همانند پدر از علویان حمایت کرد.^{۳۴} پنجمین و ششمین نفر از این خاندان به ترتیب عبارت‌اند از: علی و خسرو دیگر فرزندان وهسودان و آخرین ایشان نیز مهدی فرزند خسرو است.

جستان بن وهسودان دختری داشت که به ازدواج محمد بن مسافر در آمد^{۳۵} و پیوند جستانیان با آل مسافر را قوی‌تر کرد. یکی دیگر از این خاندان «علی بن وهسودان» بود که از سوی مقتدر خلیفه عباسی به حکومت اصفهان و پس از آن بر منطقه جبال گمارده شد و بر خلاف پدر و برادرش با علویان بد رفتاری کرد و حسن بن قاسم داعی صغیر را

دستگیر زندانی نمود.^{۳۶} آخرین حاکمان آل جستان که خسرو فیروز بن جستان بن وهسودان و فرزند وی مهدی بودند با آل مسافر درگیری داشتند به طوری که فیروز به دست محمد بن مسافر کشته شد.

مورخان درباره تشیع این خاندان سخنی ندارند. آنچه هست حمایت برخی از حاکمان این دولت از علویان طبرستان است و با توجه به گرایش غالب آن منطقه به زیدیه و حمایت آل جستان از علویان حسنی زیدی، نمی‌توان به امامی بودن آنها تأکید کرد. مسکویه از گرایش مرزبان برادر وهسودان به اسماعیلیه سخن گفته^{۳۷} و سکه‌ای دال بر حمایت وهسودان از این فرقه موجود است.^{۳۸}

در خصوص آل مسافر، کسروی به تفصیل سخن گفته و شرح حال حاکمان آن را ذکر کرده است،^{۳۹} اما از تشیع آنان حرفی رزده است. برخی هم از اسماعیلی بودن آل مسافر^{۴۰} یا حمایت آنان از اسماعیلیه سخن گفته‌اند.^{۴۱} در هر صورت دلیلی بر امامی بودن این حکومت‌ها در دست نداریم. این خاندان در آذربایجان و ارمنستان حکومت می‌کردند و با آل جستان روابط خانوادگی و سیاسی و گاه کشمکش بر سر قدرت داشتند.

۶. بنی حسنویه (حدود ۳۴۸ - ۴۰۶ هـ)

حسنویه بن حسین برزیکانی از امرای کُرد بود که با استقلال یافتن در قسمت‌هایی از مناطق جبال مانند همدان و کرمانشاه و با دولت معاصر خود آل بویه جنگ و گریزهایی داشت. پس از او نیز خاندانش امارت این نواحی را بر عهده داشتند که به بنی حسنویه شهرت یافتند. تعداد حاکمان آن زیاد نیست، بلکه پس از حسنویه که از سال ۳۴۸ تا ۳۶۹ بر اریکه قدرت بود، تنها دو نفر دیگر حکومت کرده‌اند: نخست بدر بن حسنویه تا سال ۴۰۵ و همزمان با اواخر دولت او، فرزندش هلال بن بدر که با پدر درگیری داشت. این خاندان در سال ۴۰۶ به دست بنو ساقط شدند.^{۴۲}

درباره تشیع آنان سخن مشهوری وجود ندارد، هر چند غالب نویسندگان از آنان با عنوان دولتی شیعه یاد می‌کنند.^{۴۳} منابع تاریخی نیز آنان را به عنوان دولتی شیعی معرفی

نکرده‌اند. ابن اثیر گوید آنان پنجاه سال بر نواحی دینور، همدان، آذربایجان و... حاکم بودند.^{۴۴} تنها قرینه موجود درباره تشیع این دولت، ارتباط مهم‌ترین و مشهورترین امیر این خاندان، بدر بن حسنویه با آل بویه است. او پس از مرگش در حرم امیر المؤمنین علیه السلام دفن شد.^{۴۵} سید محسن امین از وی در کتاب *اعیان الشیعه* نام برده است.^{۴۶} از رفتارها و برخورد‌های مذهبی این خاندان اطلاعی نداریم، ولی از ویژگی‌ها و صفات نیکوی بدر بسیار سخن گفته‌اند.^{۴۷} وی از سوی خلیفه وقت عباسی خلعت گرفت و به ناصرالدین و الدوله ملقب شد.^{۴۸} گزارش‌هایی که از این دولت سخن می‌گوید بیشتر درباره نزاع‌های آنان با دیگر حاکمان و از جمله بدر با پسرش هلال است^{۴۹} و مطلبی که به گرایش مذهبی آنان بپردازد یافت نشد.

۷. آل حمدان (۳۱۷ - ۳۹۴ هـ)

از جمله دولت‌های مشهور شیعه که در مناطق عراق و شام حکومت کرد دولت حمدانیان است. با آنکه حمدانیان شهرت زیادی دارند، لیکن همه این خاندان حکومت نکرده‌اند، بلکه در دستگاه حکومت عباسی دخالت داشته‌اند. حسین بن حمدان که فرزند سر شاخه این خاندان به شمار می‌رود، زمانی حاکم قم و کاشان بود.^{۵۰} برادرش ابوالهیجا عبدالله بن حمدون عامل مقتدر عباسی بر برخی مناطق بود.^{۵۱} افراد دیگر حکومتگر از بنی حمدان از نسل همین عبدالله بودند که در دو منطقه موصل و حلب حکومت کردند. ناصر الدوله حسن بن عبدالله نخستین حاکم حمدانی است که تا سال ۳۵۸ هـ زنده بود.^{۵۲} پس از او فرزندش ابوتغلب غضنفر حاکم شد و در حقیقت این پدر و فرزند، حاکمان اصلی بنی حمدان در موصل بودند. در حلب از این خانواده پنج نفر حکومت کردند که عبارت‌اند از:

۱. سیف الدوله علی بن عبدالله (ابوالهیجا)، ۲. فرزندش سعد الدوله شریف، ۳. سعید الدوله فرزند شریف، ۴ و ۵. علی و شریف فرزندان سعید الدوله که در دوره انحطاط این دولت، مدتی با هم حکومت کردند و فاطمیان بر آنان مسلط شدند.^{۵۳}

پس به رغم شهرت این خاندان سیاسی، حاکمان آل حمدان فراوان نبودند و تنها چند

تن از ایشان به طور جدی حکومت کرده‌اند. دو نفر در موصل و دو یا سه نفر در حلب. این دولت را شیعه امامی می‌دانند. ابن کثیر پس از گزارش نوشتن لعن خلفا و معاویه بر دیوار مساجد بغداد می‌گوید: سیف الدوله بن حمدان نیز در حلب چنین کرد، چون مایل به تشیع و روافض بود.^{۴۴} تعبیر روافض در کنار تشیع را بایستی قرینه‌ای بر امامی بودن تلقی کرد، ضمن آنکه لعن خلفا و معاویه جز از امامیه سر نمی‌زند. حاکمان حمدانی ب ه خصوص سیف الدوله، بارگاه ائمه را تعمیر و مشاهدی از اهل بیت را در حلب احیا کرده و حتی به نام پنج تن (اصحاب کسا) سکه زدند.^{۴۵} ابن اثیر می‌نویسد: قبر عمرو بن حمق را که در موصل مشهور است، سعید پسر عموی سیف الدوله در سال ۳۳۶ ه ساخت و موجب نزاع بین شیعه و سنی شد.^{۴۶} می‌دانیم که عمرو بن حمق از یاران خاص امیرمؤمنان و از شیعیان معتقد است.

درباره حمدانیان مطالب فراوانی گفته شده و مقاله‌ها و کتاب‌ها نوشته شده است. هر چند همانند دیگر دولت‌های شیعه درباره مذهب آنان خیلی بحث نشده است و علت اصلی هم نبود چنین گزارش‌هایی در منابع اولیه است. در هر صورت تشیع آنان چه در عراق و چه شام، جای تردید ندارد، لیکن به گفته مؤلف کتاب *حمدانیان*، آنان با فاطمیان و آل بویه درگیر بودند و حتی به نام خلیفه عباسی خطبه می‌خواندند با آنکه خلافت فاطمی در مصر وجود داشت.^{۴۷} نجاشی می‌گوید: شیخ مفید برای امیر ابو عبدالله و ابوطاهر بن ناصر الدوله به جهت مجلسی که سخن از امامت به میان آمد، رساله‌ای نوشت.^{۴۸} همچنین گفته می‌شود خود ناصر مدت‌ها در خدمت شیخ مفید بود.^{۴۹} با این همه برخی، تشیع حمدانیان را تشیعی خفیف تعبیر کرده و چنین استدلال کرده‌اند که آنان همانند آل بویه سبّاب نبودند.^{۵۰}

۸. بنو رسی (۲۸۰ - ح ۷۰۰ ه)

این سلسله از امامان زیدی‌اند که مدتی طولانی در یمن حکومت کردند. در تشیع و زیدی بودن اینان تردیدی نیست و بر این مطلب در منابع قدیم و مطالعات جدید تصریح

شده است.^{۶۱} بنابراین روشن نیست چرا برخی نویسندگان معاصر، اینان را شعبه‌ای از شیعه امامیه قلمداد کرده‌اند.^{۶۲} به نظر می‌رسد چنین مطلبی صحیح نیست و به احتمال در این باره اشتباهی رخ داده است.

اولین نفر این خاندان یحیی بن حسین بن قاسم رسی مشهور به هادی الی الحق است که در سال ۲۸۸ هـ در صعده یمن با او بیعت شد.^{۶۳} با وجود فراز و نشیب‌هایی که برای این دولت بود تا قرن ششم ادامه یافت. هر چند دوره متأخر حکومت یمن هم به وسیله همین نسل اداره می‌شد، ولی به وسیله دولت‌های دیگر فاصله‌ای در حکومت آنان ایجاد شد. یحیی که خود عالم و مؤلف و از پیشوایان زیدی است نوه ابراهیم بن طباطباست که نسبش به امام مجتبی علیه السلام می‌رسد و به سال ۱۹۹ هـ در کوفه قیام کرد.^{۶۴} یحیی با قرمطیان نبرد کرد^{۶۵} و اگر تندروی‌های قرامطه، فرقه‌های شیعی را به خود بدین نکرده بود این نبرد را نشان‌دهنده تفکر ضد اسماعیلی آنان می‌دانستیم.

نام حاکمان اصلی این دولت تا نفر هشتم که دوره نخست دولت بنو رسی است، چنین است: محمد بن یحیی، احمد بن یحیی، حسین بن احمد، قاسم بن احمد، یوسف بن یحیی بن احمد، منصور بن علی، حسین بن قاسم.^{۶۶}

۹. آل زیار (۳۱۶ - ۴۳۴ هـ)

این سلسله از جمله حاکمان ایرانی منطقه دیلم هستند که در قرن چهارم و پنجم در آن منطقه حکومتی مستقل داشتند. مرداویج (مرداویز) بنیان‌گذار این دولت و قابوس بن وشمگیر (د. ۴۰۴ هـ) از حاکمان مشهور این دولت‌اند. قاضی نورالله شوشتری از حاکمان این سلسله نام برده و به نقل از کتابی ناشناخته (تاریخ الملوک) می‌نویسد: «قابوس جبار غشوم شدیدالرفض بود».^{۶۷} از اینکه وی در خود به این سلسله اشاره کرده و این سخن را نقل می‌کند باید به اعتقاد وی نسبت به شیعه بودن این دولت پی برد. امین هم شرح حال مفصل قابوس بن وشمگیر یکی از حاکمان این سلسله را آورده^{۶۸} و با اینکه درباره تشیع او سخنی نگفته، پیداست نام بردن از

او در کتاب *اعیان الشیعه* به معنای شیعه دانستن اوست.

اما بر خلاف تصور این دو عالم شیعه، دولت آل زیار سنی مذهب بودند و نشانه‌ای از تشیع در آنان دیده نمی‌شود. شاید تصور قاضی نورالله از تشیع این سلسله به دلیل دیلمی بودن آنها باشد، زیرا در جای دیگری همه اهل طبرستان را شیعه معرفی می‌کند.^{۶۹} محققان و نویسندگانی که از این سلسله نام می‌برند یا از شیعه بودن آل زیار سخن نگفته‌اند یا به سنی بودنشان تصریح دارند. باسورث می‌گوید: نکته‌ای که زیاریان را از دیگر سلسله‌های دیلمی آن روزگار متمایز می‌سازد، پیروی آنها از مذهب اهل سنت است نه شیعه.^{۷۰} یکی از محققان معاصر، آل زیار را دشمن خاص علویان دانسته و به نقل از تاریخ *ایران کمبریج* می‌نویسد: قابوس احساسات مذهبی سنی داشت و به شدت از فعالیت شیعه و معتزله در قلمرو خود جلوگیری می‌کرد.^{۷۱} مرداویج گرایش ضد اسلامی داشت و به دنبال احیای دولت ساسانی بود و زمانی به دستور اسفار بن شیرویه دیلمی به قم حمله کرد.^{۷۲} علاوه بر این، ستایش امین از قابوس در *اعیان الشیعه* محل تأمل جدی است، زیرا اگر چه وی در علم و ادب دستی داشته یا عالمان را دوست می‌داشته، لیکن از ظلم او هم سخن فراوان است و در ردّ تشیع او همین بس که رساله‌ای درباره تفضیل خلفای نخست داشته است.^{۷۳}

حاکمان آل زیار عبارت‌اند از: ۱. مرد آویز فرزند زیار، ۲. برادرش وشمگیر، ۳. بیستون فرزند وشمگیر، ۴. قابوس فرزند وشمگیر، ۵. منوچهر فرزند قابوس، ۶. انوشیروان پسر منوچهر و ۷. دارا فرزند قابوس. حاکمان بعدی این سلسله تحت نفوذ سلجوقیان بودند.^{۷۴}

۱۰. بنوشاهین (قرن چهارم)

عمران بن شاهین و فرزندان او به دلیل مخالفت با حکومت آل بویه مدتی با آنان در جنگ بودند و در بطیحه منطقه‌ای میان بصره و واسط حکمرانی داشتند. از این خاندان به عنوان دولتی مشهور نام برده نمی‌شود، زیرا فقط عمران و دو فرزندش در مدتی کوتاه بر

منطقه‌ای محدود مستولی بودند. گویا ابن خلدون تنها مورخی است که در چند مورد با عنوان بنوشاهین و حکمرانی آنان بر بطیحه یاد می‌کند.^{۶۵} بی‌تردید وی مطالب خود را از مورخان پیش از خود گرفته ولی آنان از این خاندان به عنوان دولتی مستقل یاد نکرده‌اند، بلکه از عمران بن شاهین به عنوان منازع دولت مرکزی بغداد سخن گفته و اخبار جنگ‌های او و فرزندش را آورده‌اند.^{۶۶} عمران بن شاهین پس از چهل سال مبارزه، به سال ۳۶۹ هـ در حالی که محاصره بود از دنیا رفت و فرزندش حسن جای او را گرفت و کار او با عضدالدوله دیلمی به صلح انجامید؛ اما برادرش ابوالفرج بن عمران او را به حيله کشت و جایش نشست. دولت او هم طولی نکشید و در همان سال ۳۷۳ هـ بیت آنان منقرض شد.^{۶۷} تلاش ابوالهیجاء محمد بن عمران بن شاهین نیز برای بازگرداندن دولت شاهینی به جایی نرسید.^{۶۸}

فرد مشهور این خاندان حکومتی، عمران و دو فرزندش حسن و محمد هستند. منابع تاریخی از تشیع آنان سخنی نگفته‌اند. در *اعیان الشیعه* از این خانواده به تفصیل یاد شده، ولی در این کتاب هم درباره تشیع آنان سخنی نیست مگر آنکه گفته می‌شود مسجدی در نجف به آنان منسوب است.^{۶۹} تنها مطلبی که درباره شیعه بودن این خاندان می‌توان گفت داستانی است که عبدالکریم بن طاووس حلی در کتاب *فَرَحَة العَرَبی* آورده و در آن از ارادت و ولایت عمران نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام سخن می‌گوید. این داستان که از دو بخش تشکیل شده، به اجمال چنین است: عمران که از عضدالدوله مخفی بود به بارگاه علی علیه السلام پناه برد. در آنجا امام را به خواب دید که فرمود فردا فنا خسر و ^{۷۰} [نام فارسی عضدالدوله] به اینجا می‌آید با او سخن بگو، تو را خواهد بخشید. فردا رؤیای او به وقوع پیوست و وقتی عمران از نام فناخسرو با عضدالدوله سخن گفت تعجب کرده گفت این نام را کسی نمی‌دانست. به هرحال حاکم بویه او را بخشید و خلعت داد و ولایت کوفه را به او واگذار کرد. عمران که نذر کرده بود اگر حاکم او را ببخشد پیاده و سربرهنه به زیارت امیرمؤمنان برود، در تاریکی شب و تنها به زیارت رفت. راوی داستان از پدر بزرگ خود علی بن طحال

نقل می‌کند که علی علیه السلام را در خواب دیدم فرمود در را برای ولی من عمران بن شاهین بگشا. وقتی عمران به در بارگاه رسید و این خواب را شنید به سجده افتاد و بعدها رواقی را که به نام او خوانده می‌شود در نجف و کربلا بنا کرد.^{۸۱}

این مطلب با آنچه درباره رواق یا مسجد عمران بن شاهین در نجف شهرت دارد ارتباط پیدا کرده و گفته می‌شود علت نام‌گذاری آن، همین داستان و کرامت است.^{۸۲} این داستان به فاصله سه قرن از واقعه برای اولین بار توسط ابن طاووس حلی نقل می‌شود و روایات تاریخی اشاره‌ای به آن ندارد، بلکه مورخان مرگ او را در حال جنگ و محاصره دانسته و سخنی از عفو و صلح نزده‌اند. کاشف الغطا در کتاب خود درباره شیعه، به عمران اشاره کرده و می‌نویسد: تشیع او با آنچه در مصادر بررسی کرده‌ام برای من ثابت نشد.^{۸۳}

۱۱. بنی صلیح (۴۳۸ - ۵۳۲ هـ)

صلیحیون حدود صد سال بر یمن حکومت کردند، ولی مورخان کمتر به عنوان دولت یا حکومت مستقل از آنان یاد می‌کنند. ابن خلدون از آنان به عنوان صلیحیون (و نه دولت) یاد می‌کند.^{۸۴} در مطالعات جدید، از این افراد به عنوان حاکم صلیحی یاد می‌شود: ابوکامل علی بن محمد، احمد بن علی مکرم، علی بن احمد، سبأ بن احمد و سیده اروی.^{۸۵}

غالب منابع، تنها از علی بن محمد صلیحی نخستین حاکم آنان یاد می‌کنند که بر یمن غلبه کرد و مدتی در آنجا حکومت داشت. ابن اثیر ذیل حوادث سال ۴۴۷ هـ می‌نویسد: ابوکامل علی بن محمد صلیحی بر یمن مستولی شد. او بر مذهب باطنیه بود.^{۸۶}

ابن کثیر هم می‌گوید او شیعه قرمطی بود و نام عباسیان را از خطبه انداخت و برای فاطمیان خطبه می‌خواند.^{۸۷} این در حالی است که محدث قمی می‌نویسد: پدرش قاضی یمن و بر مذهب اهل سنت بود، ولی علی بن محمد از فقهای امامی مذهب و آشنا به علم تأویل بود.^{۸۸} لیکن این سخن درست نمی‌نماید، زیرا دیگر نویسندگان شیعه هم علی را اسماعیلی مذهب می‌دانند.^{۸۹}

۱۲. طاهریان

دولت نیمه مستقل طاهریان نسب به طاهر بن حسین خزاعی (م ۲۰۷ هـ) مشهور به ذو الیمینین می‌برد. وی فرمانده سپاه مأمون عباسی برای سرکوبی برادرش امین بود که پس از پیروزی بر امین از سوی مأمون به حکومت خراسان منصوب شد. دو سال بعد، نام مأمون را از خطبه انداخت و طولی نکشید که درگذشت.^{۹۰} مرگ او را غیر عادی و بدان دلیل دانسته‌اند که نام مأمون را از خطبه انداخت.^{۹۱} پس از او فرزندانش ولایت بر خراسان را ادامه دادند و سلسله‌ای به نام آنان ثبت شد.

این سلسله به عنوان دولت شیعی شهرت ندارند، ولی گزارش‌هایی هست که برای شیعه بودن آنان به این گزارش‌ها استناد می‌شود:

(۱) ابن اثیر پس از گزارش مقابله و شکست سلیمان طاهری با حسن بن زیدی علوی طبری می‌نویسد: برخی گویند سلیمان به اختیار خود عقب نشست (عقب‌نشینی تاکتیکی کرد)، زیرا طاهریان همه شیعه بودند. او بعداً هم از اینکه با حسن جنگید ناراحت شد و این به دلیل تعصب در تشییش بود.^{۹۲} ابن خلدون همین مطلب را نقل کرده و می‌گوید طاهریان متهم به تشیع بودند.^{۹۳}

(۲) هنگامی که حسن بن سهل، طاهر را مأمور جنگ با ابوالسرایا کرد، شاعری ناشناخته ضمن اشعاری برای حسن نوشت: «أَتَنْدُبُ طَاهِرًا لِقِتَالِ قَوْمِ بَنْصُرْتِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ يَدِينُ؟» آیا کسی را که دل در گرو دوستی و طاعت قومی دارد برای مبارزه با آنان می‌فرستی؟! حسن هم از اعزام طاهر منصرف شد.^{۹۴}

از این رو علمای معاصر، طاهریان را دولتی شیعه مذهب قلمداد کرده‌اند.^{۹۵}

(۳) بناکتی مورخ سده هشتم هجری آورده است که وقتی طاهر بن حسین عسبان کرد و نام مأمون را از خطبه انداخت، به نام قاسم بن علی خطبه خواند.^{۹۶} وی توضیح بیشتری نداده و این مطلب هم در جای دیگری نیامده است. قاسم بن علی هم شخصیت مشهوری در این دوره نیست، اما به نظر می‌رسد همو باشد که فرزندش محمد بعدها در طالقان قیام کرد و توسط طاهریان سرکوب شد. قاسم از نسل امام سجاد علیه السلام است و

زمانی توسط هارون الرشید دستگیر و زندانی شده بود.^{۹۷}

(۴) بیهقی ضمن اشاره به تمایل طاهر به امام رضا علیه السلام، می گوید: آن حضرت در سفر به مرو، مخفیانه به بغداد رفت و طاهر نخستین کسی بود که در آنجا با آن حضرت بیعت کرد و به همین دلیل ذو الیمینین لقب یافت.^{۹۸}

البته این مطلب را نمی توان پذیرفت، زیرا امام از بغداد عبور نکرده است.^{۹۹}

(۵) از عبدالله بن طاهر نزد مأمون سعایت کرده و گفتند او مانند پدرش دل در گرو دوستی آل ابی طالب دارد. مأمون آن را رد کرد، اما دیگران هم بر آن موضوع صحه گذاشتند (بنگرید به ادامه مقاله).^{۱۰۰}

از سوی دیگر رویدادهایی مخالف با این گزارشها در تاریخ اتفاق افتاده است که در تعیین گرایش مذهبی طاهریان اهمیت دارد: الف) عبدالله بن طاهر با محمد بن قاسم علوی که در طالقان قیام کرد و شعار «الرضا من آل محمد» داد، جنگید و او را دستگیر کرده به بغداد فرستاد.^{۱۰۱} ب) همو فضل بن شاذان عالم بزرگ امامی را از نیشابور تبعید کرد.^{۱۰۲} ج) وقتی از او نزد مأمون سعایت کردند، خلیفه جاسوسی را فرستاد و به او گفت نزد عبدالله از علویان دعوت کند و موضع گیری او را بیابد. جاسوس به خراسان رفت و مأموریت خود را انجام داد، اما عبدالله گفت به عباسیان خیانت نمی کند.^{۱۰۳} د) محمد بن عبدالله بن طاهر قیام یحیی بن عمر علوی را سرکوب کرد و ابوهاشم جعفری از یاران ائمه به او اعتراض کرد.^{۱۰۴} در تاریخ طبرستان آمده است: «طالبیه با اولاد طاهر همیشه بد بودند به سبب کشتن محمد بن طاهر، یحیی بن عمر (رضی الله عنه) را به کوفه». ^{۱۰۵}

گویا همین اخبار سبب شده است برخی محققان معاصر، طاهریان را غیر شیعه و بر منوال مذهب عمومی و رایج آن زمان که امروزه اهل سنت خوانده می شود، بدانند.^{۱۰۶}

این دو دسته گزارش، اظهار نظر در باره طاهریان را قدری مشکل می کند؛ اما در مجموع می توان به این نتیجه دست یافت که حاکمان این سلسله به خاندان پیامبر محبت زیادی داشتند، هر چند این گرایش به معنای تشیع اعتقادی نبوده است. به این نکته هم

باید توجه داشت که تا آن زمان، هنوز فضا و فرصت مناسبی برای ظهور و بروز تشیع به ویژه امامی وجود نداشت. دلایل محبت این سلسله به خاندان پیامبر، گذشته از مواردی که در بخش نخست گزارش‌ها آمد، عبارت‌اند از:

۱. وقتی مردم برای دیدن سر یحیی بن عمر آمدند و ابوهاشم جعفری مطالبی به محمد بن طاهر گفت، محمد ناراحت شد و آماده بازگشت به خراسان شد و گفت سرهای کشتگان از این خاندان هر جا وارد شود نعمت و برکت از آنجا می‌رود و دولت زائل می‌شود.^{۱۰۷} ۲. سعایت از عبدالله بن طاهر نزد مأمون در باره ارتباط او با علویان که پیش‌تر اشاره شد، هر چند برای دربار عباسی اثبات نشد، ولی دو مطلب در باره آن گفتنی است: نخست آنکه اصل سعایت قابل تأمل و توجه است و کسانی که آن حرف را زدند، حتماً چیزهایی شنیده بودند، دوم آنکه به نظر می‌رسد سیاست و درایت ابن طاهر سبب شد جاسوس خلیفه به گرایش او دست نیابد. ۳. حکایتی از مناظره شیعی برادر زن طاهر در مجلس مأمون در دست است^{۱۰۸} که می‌تواند موضع کلی این خانواده را نشان دهد؛ ۴. وقتی عبدالله بن طاهر با حسن بن زید علوی روبه‌رو شد اشعاری گفت که مضمون آن چنین است: شنیدم حسن بن زید سوی ما می‌آید، وای بر طاهریان! من از جنگ با آنان پشت خواهم کرد و عذرم نزد رسول خدا پذیرفته است که خونی از فاطمی‌ها نریخته‌ام.^{۱۰۹}

۱۳. فاطمیان (۲۹۷ - ۵۶۷ هـ) و اسماعیلیه (۴۸۳ - ۶۵۴ هـ)

دولت فاطمی یکی از دولت‌های مقتدر شیعی است که نزدیک به سه قرن در صحنه امپراتوری اسلامی نقش مهمی در تمدن اسلامی و گسترش تشیع ایفا کرد. این دولت به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است، زیرا مؤسسانش خود را از نسل اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانستند و بدین وسیله به فاطمه علیها السلام متصل می‌شدند. فارغ از اینکه گروهی با این انتساب مخالفت کرده و حتی از آنان به عنوان عبیدیان (منسوب به عبیدالله مهدی، پایه گذار این دولت) یاد می‌کنند،^{۱۱۰} تشیع فاطمیان از نوع اسماعیلی، محل تردید

نیست و کسی در باره امامی بودن آنان سخنی نگفته است. البته در این دولت به ندرت افرادی با اعتقاد به دوازده امام نیز حضور داشته‌اند، مانند ابوعلی احمد بن افضل وزیر فاطمی که در مدت کوتاه حاکمیت خود به نام امام دوازدهم سکه زد.^{۱۱۱}

دولت اسماعیلیان ایران نیز شاخه‌ای از این فرقه بودند و هم زمان با دولت فاطمی مصر، در بخش‌هایی از ایران حکومت داشتند. حسن صباغ (م ۵۱۸ هـ) از شمال ایران به مصر رفت و در خدمت فاطمیان در آمد. پس از انشعاب فاطمیان اسماعیلی به نزاری و مستعلوی، حسن با اعتقاد به نزار، راه ایران را گرفت و وارد آلموت شد و دولتی را در ایران تأسیس کرد. ترورهای مشهور این تشکیلات، خلافت عباسی و دولت سلجوقی را مستأصل کرد، ولی کسی نتوانست بر آنان دست یابد مگر مغولان که در سال ۶۵۴ هـ این قلعه را فتح کردند و دولت اسماعیلی ایران را ساقط نمودند.

نگارنده فقط به دلیل آنکه فهرست دولت‌های شیعی این نوشتار ناقص نماید از این دو دولت یاد کرد. بحث از اینها به اندازه کافی در آثار متعدد و با موضوعات جزئی انجام شده است.

۱۴. بنی کاکویه (۳۹۸ - ۴۴۳ هـ)

این گروه یکی دیگر از دولت‌های مستقل و امرای منطقه دیلم و از دیالمه هستند که در نیمه اول قرن پنجم هجری در مناطقی از ایران حکومت کردند. بانی این دولت محمد بن دشمن‌زیار بن کاکویه بود که چون پسر دا عی مجدالدله بویه بود نام او را از «کاک» یا «کاکو» به معنی دایی گرفته‌اند. از علاءالدوله ابوجعفر محمد بن دشمن‌زیار در منابع شیعه و سنی فراوان یاد شده است، لیکن درباره تشیع او کمتر سخن به میان آمده و اگر سخنی گفته شده با بیان دلایل همراه نیست. در برخی تحقیقات معاصر از اینان به عنوان دولتی شیعی نام برده می‌شود،^{۱۱۲} لیکن دلایل تشیع آنان بحث نشده و برخی هم به کلی سخن از تشیع آنان نمی‌گویند.^{۱۱۳}

علامه امین، مکرر از علاءالدوله نام برده و شرح حال او را آورده^{۱۱۴} اما به بررسی

تشیع او نپرداخته است. تنها استاد جعفریان به مناسبت بررسی تشیع ابن سینا می‌نویسد: «وی در خدمت علاءالدوله از خاندان ابن کاکویه شیعی مذهب در اصفهان بوده و نزدیکی وی به این خاندان که تمایلات قوی شیعی داشته‌اند می‌تواند ابن سینا را نیز نزدیک به اندیشه‌های شیعی نشان دهد».^{۱۱۵} به نظر می‌رسد برداشت وی از سخن ابن اثیر باشد که درباره ابن سینا می‌گوید: او در خدمت ابوجعفر علاءالدوله بود و شکی نیست که ابوجعفر فاسد الاعتقاد بود.^{۱۱۶} با اینکه مراد ابن اثیر از فاسد الاعتقاد قطعی نیست، لیکن با توجه به سنی بودن او و اسماعیلی بودن گرایش خانوادگی ابن سینا، بایستی مراد از فساد عقیده در نظر او را تشیع دانست. شاید یکی دیگر از دلایل تشیع ابن سلسله را همراهی با آل بویه بدانند. با این همه نگارنده در موضوع تشیع یا دست کم نوع تشیع اینان دلیل قانع‌کننده‌ای نیافت.

حاکمان خاندان کاکویه پس از علاءالدوله به این ترتیب اند: ظهیرالدین فرامرز، ابوکالیجار گرشاسب، ابومنصور علی، علاءالدوله گرشاسب دوم.^{۱۱۷}

۱۵. بنو عقیل (۳۸۶ - ۴۸۹ هـ)

این گروه که مدتی بر موصل حکومت کردند از قبایل عدنانی حجاز بودند. وفد بنی‌عقیل بر پیامبر وارد شده و آن حضرت نامه‌ای برای ایشان نوشته‌اند.^{۱۱۸} بنو عقیل بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه^{۱۱۹} اصلاً در بحرین ساکن بودند و پس از حکومت بر عراق و بازگشت به بحرین بار دیگر حکومت آنجا را به دست گرفتند.^{۱۲۰} اولین حاکم از این طایفه، ابو ذواد محمد بن مسیب بن رافع است. پس از آنکه ابوطاهر ابراهیم بن حمدان از بنی مروان شکست خورد و دولت حمدانی رو به ضعف گذاشت، ابو ذواد که آن هنگام امیر نصیبین بود از فرصت بهره جست و با غلبه بر ابوطاهر و کشتن او و خانواده‌اش بر موصل مسلط شد. این واقعه در سال ۳۸۰ هـ اتفاق افتاد^{۱۲۱} و پس از مدتی محمد با ایستادگی در برابر بهاءالدوله موصل را از آن خود کرد.^{۱۲۲} او در این مدت برای عزیز بالله فاطمی در موصل خطبه خواند و سکه زد^{۱۲۳} و دخترش را به

عضدالدوله بویهی داد.^{۱۳۴} مورخان و شرح حال نویسان از او به تفصیل سخن نگفته و درباره تشیع او تصریح نکرده‌اند. ممکن است سکه زدن برای فاطمیان و ارتباط با آل بویه را نشانه‌ای بر گرایش عمومی وی به تشیع بدانیم.

ابو ذواد در سال ۳۸۶ هـ از دنیا رفت^{۱۳۵} و برادرش ابو حسان حسام‌الدوله مقلد حکومت را به دست گرفت. ابن اثیر گوید: بنی عقیل او را یاری نکردند و برادرش علی را جانشین محمد کردند، ولی مقلد از دیلمیان کمک خواست و به بهاء‌الدوله نوشت اگر یاری‌اش کند سالانه یک میلیون درهم برایش می‌فرستد و سرانجام با فریب برادرش، حکومت را به دست گرفت.^{۱۳۶} القادر بالله عباسی او را لقب داد و با دادن لواء و خلعت تنفیذ کرد.^{۱۳۷} مقلد اهل ادب را دوست داشت و خود اهل فضل بود و شعر می‌گفت و سه هزار مرد دیلمی را به کار گرفت.^{۱۳۸}

به رغم آنکه مقلد بن مسیب در میان نویسندگان شیعه و سنی به تشیع شهرت دارد؛^{۱۳۹} از علامه حلی گزارشی که نشانگر دشمنی او با رسول خداست، نقل شده و گاه همان منابعی که تشیع او را پذیرفته‌اند، این گزارش را هم آورده‌اند. علامه مجلسی در دو جای بحر مسنداً از علامه حلی نقل می‌کند که شخصی از اهل موصل گفت عازم حج بودم که امیر ما حسام‌الدوله مقلد را ملاقات کردم تا وداع کنم. او مرا به خلوت برد و قرآنی حاضر کرد و مرا به آن سوگند داد که پیغامش را برسانم و به هیچ کس هم نگویم. پیام آن بود که وقتی به مدینه رسیدی بر سر قبر محمد [رسول خدا ﷺ] برو و بگو هر چه خواستی انجام دادی و مردم را در حیات خود فریفتی و دستور دادی بعد از مرگ تو را زیارت کنند. این شخص می‌گوید ناچار پیغام را رساندم ولی ناراحت بودم تا آنکه در خواب دیدم پیامبر ﷺ و علی علیه السلام و مقلد ایستاده‌اند و پیامبر دستور داد علی علیه السلام با شمشیر خود مقلد را گردن زد. وقتی به انبار برگشتم متوجه شدم در همان تاریخی که خواب دیده‌ام مقلد را کشته‌اند.^{۱۳۰} این مطلب با تفصیل و صورتی داستان‌گونه نقل شده و برخی کتب بعدی نیز آن را آورده‌اند، لیکن پیش از علامه مجلسی و در کتب خود علامه حلی

دیده نشده است. آنچه جالب توجه است آنکه در گزارش‌های دیگری شبیه این داستان اما نه آن گونه کفرآمیز بلکه کاملاً شیعی وجود دارد. ذهبی گوید یکی از غلامان ترک او را کشت، زیرا از او شنیده بود که درباره پیامبر می‌گفت: «لولا ضجیعاک لزلتک».^{۱۳۱} پیش ذهبی، ابن خلکان تفصیل داستان را این گونه آورده که وقتی مقلد در مجلس انس خود در شهر انبار بود، غلام ترکی‌ای او را کشت، چون می‌گفت شنیده است که مقلد به مردی که برای خدا حافظی حج آمده بود گفت: وقتی به مدینه رفتی مقابل ضریح بایست و به پیامبر بگو اگر دو همراه تو نبودند به زیارت می‌آمدم.^{۱۳۲}

به نظر می‌رسد هر دو گزارش تحت شرایط فرقه‌ای ساخته شده است.

با مطالعه احوال مقلد، مؤیدی بر مطالب کفرآمیز که در گزارش منسوب به علامه حلی آمده، یافت نمی‌شود. ضمن اینکه حاکم منطقه‌ای مسلمان‌نشین نمی‌تواند چنین مطالب کفرآمیزی بگوید، زیرا اگر این اعتقاد را داشت در رفتار او هم شاهدهی بر آن یافت می‌شد. به نظر می‌رسد مخالفان این طایفه و حکومت برای مقابله با آنان به ساختن این حدیث روی آورده‌اند.

جالب آنکه ذهبی در جای دیگری داستانی کاملاً مشابه آنچه در منابع شیعه آمده است با رویکردی سنی مآبانه نقل می‌کند و آن اینکه مقلد به شخص عازم حج گفت به پیامبر بگو اگر دو نفر کنارت نبودند تو را زیارت می‌کردم. آن مرد گوید: من حیا کردم مطلب را بیان کنم؛ اما رسول خدا به خوابم آمد و فرمود چرا نگفتی؟ عرض کردم به خاطر عظمت تو. آن گاه تیغی دستم داد و گفت مقلد را بکش، چون بازگشتم متوجه شدم او را کشته‌اند.^{۱۳۳} داستان ذهبی کاملاً مشابه داستان علامه حلی است و به روشنی پیداست یکی از آنها در برابر دیگری جعل شده است. ضمن آنکه در هر دو گزارش، پردازش و افراط و داستان‌سرایی آشکار است.

ابن اثیر علت قتل مقلد به وسیله غلامان ترکی (و نه یک نفر) را به این جهت می‌داند که این غلامان از دست او گریخته بودند و چون آنها را یافته بود عده‌ای را کشت و عده‌ای که باقی ماندند او را به قتل رساندند.^{۱۳۴} پس از کشته شدن مقلد بن مسیب در

سال ۳۹۱ هـ که حکومتش طولانی نبود (حدود پنج سال) فرزند بزرگش با نام قرواش و کنیه و لقب ابوالمنیع معتمدالدوله به حکومت رسید.

۱۶. علویان طبرستان (۲۵۰ - ۳۱۶ هـ)

دولت علویان طبرستان در سال ۲۵۰ هـ به دست حسن بن زید که از نسل امام مجتبی‌العلوی بود در مازندران امروزی تشکیل شد. پس از او برادرش محمد حکومت را ادامه داد و پس از او دولت آنان متوقف شد تا آنکه حسن بن علی اطروش معروف به ناصر کبیر آن را احیا کرد (۳۰۱ - ۳۰۴).^{۱۳۵} این دولت به زیدی بودن شهرت دارد و برخی مورخان به این گرایش آنان تصریح دارند.^{۱۳۶} ابن اسفندیار درباره احمد فرزند ناصر اطروش می‌نویسد: «او به تعصب با پدر امامی المذهب بود» و ضمن اشعاری زیدی بودن او را نکوهش می‌کند.^{۱۳۷} دستور حسن بن زید مبنی بر گفتن حی علی خیر العمل و عدم مسح بر کفش^{۱۳۸} سبب شده تا برخی در زیدی بودن علویان تردید کرده و آنان را امامی مذهب تلقی نمایند.^{۱۳۹} اما باید توجه داشت که گفتن «حی علی خیر العمل» اختصاص به امامیه ندارد به طوری که صاحب فح^{۱۴۰} نیز دستور به گفتن این جمله را در نماز داده بود.^{۱۴۱} به گفته یکی از محققان، این احکام به خودی خود دلیل تشیع نیست و آثاری که از حسن بر جای مانده، نشانگر عقیده زیدی اوست.^{۱۴۲} در تفسیر منسوب به امام عسکری‌العلوی هم حسن بن زید امام زیدیه دانسته شده و از ترس و نگرانی امامیان در عهد او سخن به میان آمده است.^{۱۴۳} با این حال روشن نیست چگونه نجاشی، حسن بن علی اطروش را معتقد به امامت دانسته و گفته است کتاب‌هایی در این باره نوشت^{۱۴۴} ه است.

فهرست حاکمان این سلسله پس از دوره فترت که با حسن بن زید و محمد بن زید پایان یافت، چنین است: ۱. حسن اطروش، حسن بن قاسم داعی صغیر، جعفر ثائر نوه اطروش، ۴. محمد مهدی فرزند داعی صغیر، ۵. احمد مؤید، یحیی الناطق بالحق.^{۱۴۵}

۱۷. بنو عمار (حدود ۴۵۰ - ۵۰۰ هـ)

این خاندان که از قبیله کتامة مغرب هستند مدت هشتاد سال بر طرابلس شام (شمال لبنان امروز) حکومت کردند. اینان حاکمان زیادی نداشتند و نام‌هایی که از آنان بر جای مانده است دارای ابهام و اختلاف زیادی است، زیرا نام حسن بن عمار در دو دوره متفاوت به چشم می‌خورد، از طرفی امین الدوله ابوطالب با نام‌های متعارضی معرفی شده است.^{۱۴۶} تشیع این خاندان مشهور است و این دولت مستقل به عنوان دولتی شیعی معرفی می‌شود.^{۱۴۷} در عین حال روشن نیست تشیع آنان از چه نوع است و به نظر می‌رسد با توجه به منشأ آنان که مغرب و دولت فاطمیان است، اسماعیلی مذهب باشند، هر چند بر این مطلب تصریحی وجود ندارد.

اصل تشیع این خاندان در منابع کهن جز یکی دو مورد اشاره نشده است. درباره امین الدوله ابوطالب (م ۴۶۴ هـ) که قاضی و یکی از امرای این سلسله است تعبیر «مِن فقهاء الشیعه» به کار رفته است.^{۱۴۸} این تنها تصریحی است که درباره شیعه بودن یکی از امرای این خاندان به کار می‌رود. با این حال همچنان نامشخص است که این تشیع از چه گرایشی است به‌خصوص که درباره تنها کتاب بر جای مانده از امین الدوله ابهام و اختلاف نظر وجود دارد، زیرا گفته می‌شود وی کتاب *ترویج الارواح و مصباح (مفتاح) السرور و الافراح* را نوشت.^{۱۴۹} اما این کتاب به دست احمد بن محمد بن علویه در موضوع طنز نوشته شده^{۱۵۰} و از نام آن پیداست که ربطی به فقه یا علوم دیگر ندارد. فهرست نویسان هم این کتاب را فقط به احمد بن محمد نسبت داده‌اند^{۱۵۱} و از کتاب مشابهی که تألیف ابن عمار باشد سخنی در میان نیست. محسن امین نتیجه تحقیقات خود را این گونه بیان می‌کند که کتاب امین الدوله *جراب الدوله* نام داشته است، ولی از آنجا که جراب الدوله نام مستعار احمد بن محمد نیز بوده نام کتاب و مؤلف اشتباه شده است.^{۱۵۲} مؤید این سخن آن است که ابن خلدون ابوطالب بن عمار را مؤلف کتاب *خراب الدوله* می‌داند.^{۱۵۳} یکبار هم از این کتاب (*جراب الدوله*)، صورت خراج شهرها را گزارش کرده که هیچ تناسبی با

طنز ندارد.^{۱۵۴} محسن امین به نقل از یکی از محققان معاصر خود می‌نویسد: *جواب الدوله* در موضوع اقتصاد است.^{۱۵۵}

از طرفی ارتباط برخی علما و فقها و قضات شیعه امامیه با امرای طرابلس شام در این دوره قرینه‌ای بر تشیع این دولت و وجود گرایش امامی آنان است. یکی از آنان ابن براج (د. ۴۸۱ هـ) فقیه مشهور امامیه است که قضاوت طرابلس را برعهده داشت. دیگری ابوالفضل اسعدبن احمد بن ابی روح است که ذهبی اطلاعاتی درباره او ارائه کرده و گویا پیش از او نام وی در دیوان ابن خیاط (د. ۵۱۷ هـ) یاد شده است. البته ذهبی هم مطالب خود را از تاریخ ابن ابی طی (یحیی بن حمید حلبی، د. ۶۳۰ هـ) و راشدی (د. ۵۴۰ هـ) نقل می‌کند. به گفته وی ابن ابی روح شاگرد ابن براج بود که پس از او کرسی تدریس شیعه امامیه را عهده دار شد و از سوی ابن عمار به قضاوت طرابلس رسید. او که بزرگ شیعیان در شام به شمار می‌رفت و بسیار عابد، متعهد و کم حرف بود تألیفات زیادی برجای گذاشت. ابن ابی روح بعدها به صیدا رفت و مرجع امامیه در آنجا بود و گویا در حمله فرنگیان کشته شد.^{۱۵۶}

فرد دیگری که از بنی عمار است ابوالمنقب یا ذوالمنقب پسر عموی امیر طرابلس است که امین از او به عنوان شیعه نام می‌برد.^{۱۵۷} لیکن خصوصیتی در وی نیست و در منابع از او به عنوان شیعه یاد نمی‌شود مگر آنکه به جهت خاندان بنوعمار او را هم شیعه بدانیم و گویا مؤلف/عیان هم بدین جهت از او نام برده است.

۱۸. آل مرداس (۴۱۴ - ۴۷۲ هـ)

این سلسله حکومتی که در سال‌های ۴۱۵ تا ۴۷۲ هـ بر حلب حکمرانی می‌کردند، شیعه‌اند. به نظر می‌رسد نوع تشیع آنان نیز امامی باشد، لیکن در اغلب کتبی که از آنان یاد می‌شود تنها به اصل تشیع ایشان اشاره شده و تفصیلی درباره مذهب آنها بیان نمی‌شود. در مدخل مربوط به این سلسله در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* به تشیع آنان اشاره

نشده^{۱۵۸} و در کتاب *سلسله‌های اسلامی* به گونه‌ای سخن گفته شده که شیعه بودن آنان نفی می‌کند.^{۱۵۹} چنان که در مقالات و کتب مستقلی که به بنی مرداس اختصاص دارد سخنی تفصیلی و استدلالی بر شیعه بودن آنها یا نشانه‌هایی از مذهب آنان به چشم نمی‌خورد جز آنکه گفته می‌شود آنها شیعه‌اند^{۱۶۰} یا فقط به نقلی از یاقوت حموی (که خواهد آمد) اشاره شده و درباره شیعه بودن آنان به این مطلب اکتفا شده است.^{۱۶۱} برخی هم فقط به اصل تشیع آنان اشاره دارند.^{۱۶۲}

در مجموع مطلبی تفصیلی در موضوع تشیع آل مرداس در این کتاب ها یافت نمی‌شود، ولی قراین و شواهدی وجود دارد که قابل تأمل و بررسی است:
الف) یاقوت حموی ذیل نام حلب می‌نویسد، در رساله‌ای که ابن بطالان پزشک دولت بنی مرداس در سال ۴۴۰ هـ به هلال بن محسن صابی نوشته بود خواندم که فقها بر مذهب امامیه فتوا می‌دهند.^{۱۶۳}

ب) ابن اثیر ذیل حوادث سال ۴۶۳ هـ می‌نویسد محمود بن نصر بن صالح بن مرداس امیر حلب به نام القائم بامرالله خلیفه عباسی و سلطان آلپ ارسلان خطبه خواند، زیرا آنان در موضع قدرت بودند و محمود بزرگان حلب را جمع کرد و به آنان گفت: این دولت جدیدی است که روی کار آمده و قدرتمند است و ما از آن هراس داریم. از طرفی آنان خون شما را به خاطر مذهبیتان حلال می‌دانند. صلاح در این است که پیش از آنکه حادثه‌ای پیش آید و فرصت بگذرد به نام آنها خطبه بخوانیم؛ از این رو مؤذنان سیاه پوشیده و به نام خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی خطبه خواندند. مردم فرش مساجد را جمع کردند و گفتند اینها فرش‌های علی بن ابی طالب علیه السلام است ابوبکر فرش بیاورد تا بر آن نماز گزارده شود!^{۱۶۴} کنایه از اینکه بر این فرش‌ها به نام علی علیه السلام خطبه و نماز خوانده شده است و اکنون قرار است خطبه به نام خلیفه خوانده شود.

ج) ابن اثیر در ادامه همان گزارش می‌نویسد: محمود خلعت القائم بامرالله را به تن کرد و خطبه به نام او خواند، اما از حضور نزد سلطان سلجوقی استعفا خواست. وقتی نقیب النقباء

برای رساندن پیام استعفای امیر حلب نزد سلطان رفت و بیان کرد که در حلب به نام خلیفه و سلطان خطبه می‌خوانند، آلپ ارسلان گفت خطبه چه فایده‌ای دارد که شما در اذان «حی علی خیر العمل»^{۱۶۵} می‌گویید. امیر باید حضور یابد و دست‌بوسی کند. محمود از این کار امتناع کرد و جنگ در گرفت و چون کار مشکل شد ناچار به نزد سلطان رفت و آلپ ارسلان هم به او خلعت داد.^{۱۶۶}

از این گزارش‌ها ممکن است چنین استفاده کنیم که دولت بنی‌مرداس شیعه نبوده ، بلکه مردم حلب در دوره حکومت آنان - همانند بیشتر دوره‌ها - بر مذهب تشیع بوده‌اند. در خصوص گزارش یاقوت، با توجه به اینکه مطالب ابن بطالان در دوره بنی‌مرداس نوشته شده و شرحی از شهر حلب به دست می‌دهد، می‌توان به مذهب مردم پی برد و فتوای فقها لزوماً به معنای شیعه بودن حکومت نخواهد بود. در خبر ابن‌اثیر نیز تقابل دولت و مردم روشن است ، چون امیر حلب به بزرگان می‌گوید: «سلاجقه خون شما را به خاطر مذهبتان حلال می‌دانند» نه به خاطر دولت ما! ضمن آنکه بعداً مردم فرش‌ها را از مساجد جمع می‌کنند.

نگارنده درباره تشیع بنی‌مرداس جز آنچه گفته شد نیافت، حتی کتب مربوط به حلب و شرح حال حاکمان این سلسله بررسی شد، ولی هر چه بیشتر جستیم کمتر یافتیم. کسانی مانند ذهبی که غالباً گرایش مذهبی افرادی چون شیعه را گوشزد می‌کند در اینجا مطلبی ندارد.^{۱۶۷} آنچه مورخان نقل کرده و متأخران از آنها تبعیت کرده‌اند جز بیان و تفصیل نزاع‌های سیاسی و نظامی این سلسله با حاکمان معاصر خود نیست.

حاکمان بنومرداس عبارت‌اند از: ۱- صالح بن مرداس، ۲- نصر بن صالح، ۳- ثمال بن صالح، ۴- محمود بن نصر، ۵- عطیة بن صالح، ۶- نصر بن محمود بن نصر، ۷- سابق بن محمود.^{۱۶۸}

۱۹. بنو مزید (۴۰۳ - ۵۴۵ هـ)

بنو مزید از دولت‌های مستقل شیعه‌اند که با ساختن حله به سال ۴۹۵ هـ دولتی را در

آنجا پایه‌گذاری کردند.^{۱۶۹} ابو الحسن علی بن مزید پس از اختلاف با بهاءالدوله و همچنین غلبه بر او و بر بنی عقیل به استقلال رسید. ابن خلدون درباره علی بن مزید عنوان رافضی آورده^{۱۷۰} و ابن اثیر گزارش می‌کند که در سال ۴۰۷ هـ که بین شیعه و سنی درگیری رخ داد شیعیان از علی کمک خواستند.^{۱۷۱} پس از او فرزندش دبیس و سپس منصور بن دبیس و آن‌گاه صدق بن منصور به حکومت رسیدند. حاکمان بعدی این سلسله که شهرت کمتری دارند به ترتیب عبارت اند از: دبیس دوم فرزند صدقه و صدقه دوم، محمد، علی و سُفَری فرزندان دبیس دوم.^{۱۷۲}

ذهبی درباره دبیس بن صدقه می‌گوید: «او همانند پدرش شیعه بود» و با وجود آنکه از جود و اخلاق نیکوی او سخن می‌گوید، هنگام گزارش قتل او به دست سلطان مسعود که به اتهام قتل خلیفه مسترشد انجام شد می‌نویسد: «اراح الله الامه منه؛ خدا امت را از دست او نجات داد و راحت کرد».^{۱۷۳} وی در موضوع سازش دبیس با فرنگیان هم به بدی از او یاد می‌کند و تعبیر «قبحه الله» می‌آورد.^{۱۷۴} ابن اثیر گوید مذهب دبیس تشیع بود و نه غیر از آن.^{۱۷۵} پس از دبیس نیز فرزندش محمد و نوه‌اش علی حاکم شدند و این دولت مضمحل شد.

مورخان با اینکه از دبیس تمجید کرده‌اند، افعال نادرستی هم به او نسبت داده و کلی‌گویی کرده‌اند که به نظر می‌رسد بخشی از این سخنان به جهت تشیع این خاندان است. در حیات سیاسی او حوادث زیادی رخ داد که در منابع تاریخی منعکس شده است، لیکن در آنها مطلبی که به تشیع یا مذهب او مرتبط باشد - جز آنچه گذشت - وجود ندارد.

در کتاب *عیان‌الشیعه* از دبیس بن صدقه و ثابت بن علی یاد شده است،^{۱۷۶} در حالی که به نظر می‌رسد همه بنی مزید شیعه بوده‌اند. ابن اثیر می‌نویسد ثابت بن علی بن مزید با بساسیری (امیرالامرای عباسیان) نزدیک بود و در سال ۴۲۵ هـ هر دو به جنگ برادرش دبیس بن علی رفتند و پس از جنگ و گریزی، دو برادر صلح کردند و بساسیری نزاع را

رها کرد.^{۱۷۷} از ثابت بن علی در جای دیگری یاد نشده است.

۲۰. بنو منقذ (۴۷۴ - ۵۵۲ هـ)

این خاندان بیش از آنکه به حکومت و دولت شهرت داشته باشند به علم و ادب و شعر معروف اند. تنها چند نفر از این خانواده در قلعه شیزر^{۱۷۸} در سوریه حکومت کردند. فرد مشهور آنان اسامه بن مرشد فرزند یکی از دولت مردان بنو منقذ است که در کنار فرماندهی و امارت در جنگ های صلیبی، به شعر و تألیف و تدریس نیز مشغول بود و آثار زیادی بر جای گذاشت.

گفته می شود این خانواده شیعه بوده اند.^{۱۷۹} همچنین گفته می شود در اشعار اسامه به تشیع خاندانش اشاره شده است.^{۱۸۰} اما آنچه در منابع از تشیع آنان وجود دارد تنها مربوط به اسامه بن منقذ است. ذهبی به نقل از تاریخ الشیعه ابن ابی طی، اسامه را شیعه امامی می داند که تقیه می کرده است.^{۱۸۱} البته در جای دیگری تعبیر «فیه تشیع» به کار می برد.^{۱۸۲} علت سردی روابط او با صلاح الدین ایوبی را هم تشیع او دانسته اند.^{۱۸۳} اگر نبود سخن ابن ابی طی که گفته است اسامه تقیه می کرد، قطعاً آثار او را دلیل بر عدم تشیع او می دانستیم، زیرا در میان آثار او مختصر مناقب امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب و مختصر مناقب امیرالمؤمنین عمر بن عبد العزیز که اصل آنها از ابن جوزی است به چشم می خورد.^{۱۸۴}

چنان که در لابه لای کتاب های متعدد وی هم مطالبی که اختصاص به شیعه داشته باشد از وی یافت نشد، بلکه از خلفا و صحابه همچون اهل سنت نام برده و درباره ائمه شیعه مطالبی دیده نمی شود. مطالبی چون نقل حدیث کساء^{۱۸۵} هم گرچه گرایش عمومی شیعی را نشان می دهد، اما نمی تواند اختصاص به شیعیان داشته باشد، زیرا بسیاری از اهل سنت نیز این گونه احادیث را نقل می کنند. لذا همه این مطالب را باید به حساب تقیه گذاشت و به نظر می رسد اسامه بر روش دیگر مسلمانان آثار خود را تألیف کرده است.

محسن امین در استدلال به شیعه بودن وی شعری آورده که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده است. اما این شعر در جای دیگری یافت نشد و ابن شهر آشوب هم تنها نام ابن المقلد الشیصری را ثبت کرده و محسن امین معتقد است مراد از این نام همان ابن منقذ شیصری است.^{۱۸۶}

اگر تشیع اسامه دلیل بر شیعه بودن خاندان وی هم باشد این دولت را دولتی شیعه به شمار خواهیم آورد، ولی به نظر می‌رسد آنچه درباره تشیع این خاندان گفته می‌شود جز شهرت و جز استناد به کلمات ابن ابی طی، چیز دیگری نیست.

نتیجه

از مشکلات بررسی در موضوعات تاریخی شیعه آن است که به دلیل شرایط خاص این مذهب در سده‌های نخستین، بسیاری از رویدادها، گفتگوها و مواضع رسمی آنان در منابع، ثبت و منعکس نشده است. بررسی گرایش مذهبی دولت‌های منسوب به شیعه در تاریخ (محدوده خلافت عباسی) هم با توجه به همان منابعی انجام شده که بیشتر به تاریخ سیاسی و خلافت پرداخته‌اند و از تاریخ اجتماعی و مذهبی غفلت کرده‌اند. پس ممکن است خیلی از مطالب بر ما پوشیده باشد و به همین دلیل نتوانیم افراد یا دولت‌هایی را که با هدف گسترش تشیع و ترویج معارف اهل بیت علیهم‌السلام تشکیل شده‌اند، تشخیص دهیم. خلاصه سخن آنکه همچنان نمی‌توان به طور قطعی از امامی بودن و حتی تشیع برخی از این دولت‌ها سخن گفت. امید آنکه تحقیقات جزئی گسترده‌تر و عمیق‌تر بتواند شواهد بیشتری در این راه ارائه دهد و یا با تحلیل‌هایی فرا منبعی، طرحی نو در اندازد.

پینوشتها

۱. قاضی نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین* (تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷) ج ۲، ص ۳۳۸.
۲. محمود اسماعیل در کتابش *الادارسة حقائق جدیدة* (قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ ق) بخشی را به مباحث مربوط به زیدیه اختصاص داده است.
۳. ادموند کلیفورد باسورث، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱) ص ۷۷؛ استانی لین پول، *طبقات سلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال (تهران: انتشارات مهر، ۱۳۱۲) ص ۲۹؛ لین بل و دیگران، *تاریخ دولت‌های اسلامی*، ترجمه صادق سجادی (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۴۵.
۴. صادق سجادی، «آل ادیس»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴) ج ۱، ص ۵۶۱.
۵. عبد الرحمن بن محمد ابن خلدون، *تاریخ* (بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ ق) ج ۱، ص ۲۵۱.
۶. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد صقر (قم: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱) ص ۴۰۸؛ جمال الدین ابن عنیه، *عمدة الطالب* (نجف: حیدریه، ۱۹۶۱ م) ص ۱۵۸.
۷. ابونصر بخاری، *سر السلسلة العلویه*، نجف، ۱۳۸۱ ق، (افست انتشارات رضی، قم، ۱۳۷۱) ص ۱۲.
۸. باسورث، پیشین، ص ۳۱۸.
۹. همان، ص ۳۱۹.
۱۰. شوشتری، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، ص ۳۸۴.
۱۱. عبدالجلیل رازی قزوینی، *نقض*، تحقیق محدث ارموی (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸)

ص ۳۹۹، ۲۱۶، ۲۰۰ و ۵۵۳.

۱۲. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران* (قم: انصاریان، ۱۳۸۳) ج ۳، ص ۱۱۸۶.
۱۳. بهاءالدین محمد ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال (تهران: خاور، بی تا) ص ۱۱۶.
۱۴. همان، ص ۱۲۰.
۱۵. شوشتری، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، ص ۳۸۶.
۱۶. *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ۱/۶۰۸؛ صدر حاج سید جوادی و دیگران، *دایرة المعارف تشیع* (تهران: نشر شهید محبی، ۱۳۸۶ - ۱۳۷۰) ج ۳، ص ۲۱۹.
۱۷. ناجی الهاشمی، «البریدیون»، *مجله المورد* (بغداد: وزارة الثقافة، ۱۳۹۳ق) المجلد الثاني، العدد الاول، ص ۵۴.
۱۸. «فاظهوروا انهم یریدون مسجد الرضا»؛ ابوعلی مسکویه، *تجارب الامم*، تحقیق امامی (تهران: سروش، ۱۳۷۹) ج ۵، ص ۲۸۴.
۱۹. یاقوت حموی، *معجم البلدان* (بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵ م) ذیل اهواز، ج ۱، ص ۲۸۵.
۲۰. ذهبی، *تاریخ الاسلام* (بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۰ - ۱۴۲۱ق) ج ۲۴، ص ۴۶.
۲۱. صادق سجادی، «آل بریدی»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۶۱۱.
۲۲. درباره ارتباط بریدی با قرامطه، ر.ک: عزالدین علی ابن اثیر، *الکامل* (بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ق) ج ۸، ص ۴۶۹.
۲۳. علی اصغر فقیهی، *آل بویه* (تهران: صبا، ۱۳۶۵) ص ۴۷۹.
۲۴. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم* (قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق) ص ۴۳۹.
- ۲۵.
۲۶. با آنکه ابن اسفندیار، بر امامی بودن احمد فرزند ناصر و غیر امامی بودن پدر تصریح دارد (*تاریخ طبرستان*، ص ۹۷ و ۲۷۳)، نجاشی از اعتقاد ناصر به امامت و آثاری در این راستا خبر

- می دهد (رجال النجاشی، ص ۵۷).
۲۷. علی اصغر فقیهی، آل بویه، ص ۴۷۹.
۲۸. طبری، تاریخ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت: دارالتراث، بی تا) ج ۱۱، ص ۳۵۴.
۲۹. همان، ج ۹، ص ۱۷۸.
۳۰. سید محسن امین، اعیان الشیعه، (بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۹ ق) ج ۵، ص ۴۵۵.
۳۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۴ و ۴، ص ۷۶؛ باسورث، پیشین، ص ۲۸۸؛ نام این دو در دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۱۹ نیز آمده است.
۳۲. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۳۱۶.
۳۳. همان، ج ۹، ص ۲۷۳.
۳۴. ابن اسفندیار، پیشین، صفحه ۲۶۲، ۲۵۳ و ۲۴۳؛ کسروی او را جستان سوم می داند، در باره او و دیگر افراد این سلسله، ر.ک: احمد کسروی، شهریاران گمنام (تهران: جام، ۱۳۷۷) ص ۳۷.
۳۵. مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۸۷.
۳۶. ابن اسفندیار، پیشین، ص ۲۸۱.
۳۷. مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۶۴.
۳۸. دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳) ج ۴، ص ۱۹۵.
۳۹. کسروی، پیشین، ص ۱۱۲ - ۵۸.
۴۰. دایرة المعارف تشیع، پیشین.
۴۱. باسورث، پیشین، ص ۲۹۴.
۴۲. زامباور، معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی (بیروت: دارالرائد، ۱۴۰۰ ق) ص ۳۲۱.

۴۳. برای نمونه ر.ک: پرویز اذکابی، «آل حسویه»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۶۸۴؛ *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۴۵۹.
۴۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۸، ص ۷۰۵.
۴۵. همان، ج ۹، ص ۲۴۸.
۴۶. سید محسن امین، *پیشین*، ج ۳، ص ۵۴۵.
۴۷. ر.ک: ابن جوزی، *المنتظم*، تحقیق عبدالقادر عطا (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق) ج ۱۵، ص ۱۰۴؛ درباره حسویه: ابن خلدون، *تاریخ*، ج ۴، ص ۶۸۸ و درباره خاندان او: ج ۴، ص ۶۰۳.
۴۸. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۱۴۴؛ ابن جوزی، *پیشین*، ج ۱۵، ص ۸.
۴۹. برای نمونه ر.ک: ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۲۱۳ و ۲۴۸؛ مسکویه، *پیشین*، ج ۷، ص ۲۰ و ۱۶۷.
۵۰. طبری، *پیشین*، ج ۱۰، ص ۱۴۱.
۵۱. همان، ج ۱۱، ص ۲۰۶، ۲۲۸ و ۲۱۷.
۵۲. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۸، ص ۵۹۳.
۵۳. باسورث، *پیشین*، ص ۱۷۵.
۵۴. اسماعیل ابن کثیر، *البدایة و النهایة* (بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸م) ج ۱۱، ص ۲۴۱.
۵۵. ر.ک: جمعی از نویسندگان پژوهشکده باقرالعلوم، *به حاکمان شیعه در بستر تاریخ (قم: نورالسجاد، ۱۳۸۵)* ص ۲۶۵، ۲۹۵ و ۲۹۸.
۵۶. عزالدین علی ابن اثیر، *اسد الغابه* (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق) ج ۳، ص ۷۱۶.
۵۷. فیصل سامر، *دولت حمدانیان*، ترجمه علیرضا ذکاوتی (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰) ص ۱۳ مقدمه.
۵۸. احمد بن علی نجاشی، *رجال*، تحقیق شبیری زنجانی (قم: انتشارات جامعه مدرسین،

- ۱۴۱۸ (ق) ص ۴۰۲.
- ۵۹.
۶۰. ر.ک: محمد راغب طباطبائی، اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء (بی جا: دارالقلم، ۱۴۰۸ ق) ج ۱، ص ۲۵۳.
۶۱. برای نمونه ر.ک: ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۲؛ شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۸؛ باسورث، پیشین، ص ۱۹۶.
۶۲. لین پل و دیگران، تاریخ دولت‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۰.
۶۳. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۲.
۶۴. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۵۲۸.
۶۵. مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محیی‌الدین عبد الحمید (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق) ج ۴، ص ۱۷۷.
۶۶. زامباور، معجم الانساب و الاسرات الحاکمه، ص ۱۸۷.
۶۷. شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۲.
۶۸. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۳۲.
۶۹. شوشتری، پیشین، ج ۱، ص ۹۸.
۷۰. باسورث، پیشین، ص ۳۲۱.
۷۱. رسول جعفریان، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۳؛ همچنین تاریخ ایران (کمبریج) ج ۴، ص ۱۸۷.
۷۲. ابن اسفندیار، پیشین، ص ۲۹۳.
۷۳. همان، ص ۹۸؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۵۲.
۷۴. زامباور، پیشین، ص ۳۱۹.
۷۵. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۵۲۵ و ج ۴، ص ۵۷۹ و ۶۷۷.
۷۶. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۴۰ ۴۰۷؛ مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۵۱ به بعد و

- ج ۷، ص ۱۰۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۸، ص ۴۸۹ به بعد.
۷۷. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۸ ص ۷۰۱ و ج ۹، ص ۲۳ و ۳۱.
۷۸. همان، ج ۹، ص ۳۲۴.
۷۹. سید محسن امین، *پیشین*، ج ۲، ص ۴۴۲.
۸۰. نام فارسی عضد الدوله.
۸۱. ابن طاووس، *فرحة الغری* (قم: مرکز الغدير، ۱۴۱۹ق) ص ۱۶۸ و به نقل از او علامه حلی در *الدلائل البرهانية فی تصحيح الحضرة الغرويه*، چاپ شده در: *تقفی الغارات*، تحقیق ارموی، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳) ص ۸۷۴.
۸۲. جعفر نقدی، *الانوار العلویه* (نجف: حیدریه، ۱۳۸۱ق) ص ۴۰۹؛ *مدینة النجف*، ص ۱۸۵.
۸۳. محمد حسین کاشف الغطا، *اصل الشیعة و اصولها* (قم، مؤسسه امام علی علیه السلام، ۱۴۱۵ق) ص ۳۶۳.
۸۴. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۹۲ و ج ۴، ص ۲۸۳.
۸۵. باسورث، *پیشین*، ص ۲۰۷، استانلی لین پول، *طبقات سلاطین الاسلام*، ص ۸۳.
۸۶. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۶۱۴.
۸۷. ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، ج ۱۲، ص ۱۲۱ ۶۷.
۸۸. شیخ عباس قمی، *الکنی و الالقاب* (تهران: کتابخانه صدر، بی تا) ج ۲، ص ۴۲۶.
۸۹. ر.ک: سید حسن امین، *الاسماعیلیون و المغول* (بیروت: الغدير، ۱۴۱۷ق) ص ۲۳۴.
۹۰. طبری، *پیشین*، ج ۸، ص ۵۹۴.
۹۱. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی* (بیروت: دار صادر، بی تا) ج ۲، ص ۴۵۷.
۹۲. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۷، ص ۱۳۲.
۹۳. ابن خلدون، *تاریخ*، ج ۳، ص ۳۵۸.
۹۴. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۴۳۶.

۹۵. مظفر، تاریخ شیعه، ترجمه سیدمحمدباقر حجتی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳) ص ۲۸۹؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۱۱؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الانقلاب، ج ۲، ص ۲۶۲.
۹۶. داوود بناکتی، تاریخ، به کوشش جعفر شعار (تهران: آثار ملی، ۱۳۴۸) ص ۱۶۰.
۹۷. ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۲.
۹۸. محمد بیهقی، تاریخ، تصحیح فیاض (بی جا: نشر گام و امین، بی تا) ص ۱۴۱.
۹۹. امیر اکبری، تاریخ حکومت طاهریان (مشهد - تهران: آستان قدس و سمت، ۱۳۸۴) ص ۱۱۸.
۱۰۰. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۶۱۵.
۱۰۱. همان، ج ۹، ص ۷.
۱۰۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، (مشهد: دانشکده الهیات، ۱۳۴۸) ص ۵۳۹.
۱۰۳. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۶۱۵.
۱۰۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۳؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ۵۰۹.
۱۰۵. ابن اسفندیار، پیشین، ص ۲۳۸.
۱۰۶. جعفریان، تاریخ ایران اسلامی، دفتر دوم: از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، (تهران: دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸) ص ۳۰.
۱۰۷. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ۵۱۰.
۱۰۸. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۵۷۷.
۱۰۹. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۱۳۳. عبارت ابن اثیر «المولینا» است که به نظر می رسد «المولینا» باشد.
۱۱۰. مانند ابن خلدون در جای جای کتاب تاریخ.
۱۱۱. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۹۲.

۱۱۶. ر.ک: صادق سجادی و سید علی آل داود، مقاله «آل کاکویه»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴) ج ۲، ص ۱۰۷؛ *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۴۸۷.
۱۱۳. طیسورث، پیشین، ص ۳۱۰؛ استانلی لین پول، *طبقات سلاطین الاسلام*، ص ۱۳۰.
۱۱۴. سید محسن امین، پیشین، ج ۹، ص ۲۷۶.
۱۱۵. جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ج ۱، ص ۳۳۹.
۱۱۶. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۴۵۶.
۱۱۷. زامباور، پیشین، ص ۳۲۸.
۱۱۸. محمد بن سعد، *الطبقات الکبری* (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق) ج ۱، ص ۲۲۹؛ ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، ج ۵، ص ۹۰.
۱۱۹. ابن حزم، *جمهرة انساب العرب* (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق) ص ۴۸۲.
۱۲۰. عمر رضا کحاله، *معجم قبایل العرب* (بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ق) ج ۲، ص ۸۰۱.
۱۲۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۷۵.
۱۲۲. ر.ک: همان، ص ۹۲.
۱۲۳. شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام* (بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۰ - ۱۴۲۱ق) ج ۲۷، ص ۱۳۱.
۱۲۴. خلیل بن ایبک صفدی، *الوافی بالوفیات*، تحقیق ارناؤوط (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق) ج ۵، ص ۲۱؛ شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء* (بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۲ق) ج ۱۷، ص ۵.
۱۲۵. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۹۲. اما ذهبی سال ۳۸۷ هـ نوشته است: شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۲۷، ص ۱۵۸.

۱۲۶. ر.ک: ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹ ص ۱۲۵.
۱۲۷. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس (بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق) ج ۵، ص ۲۶۰.
۱۲۸. همان.
۱۲۹. ذهبی گوید: *فیه رفض* (شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۷، ص ۵) و در جای دیگر به تصریح گوید: *هو رافضی* (همو، *العبر*، ج ۲، ص ۱۸۲). همچنین ر.ک: عبدالعزیز طباطبائی، *معجم اعلام الشیعه* (قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۷ق) ص ۴۵۶. در همین مأخذ از شعر سید رضی در رثای او سخن گفته شده است، ولی این، دلیل بر تشیع نیست، چه اینکه سید رضی برای اهل سنت هم شعر دارد.
۱۳۰. محمد تقی مجلسی، *بحار الانوار* (بیروت: دار احیاء التراث العربی، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق) ج ۴۲، ص ۵ و ج ۱۰۴، ص ۱۱۹.
۱۳۱. شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۷، ص ۵: شیخ عباس قمی، *الکنی و الالقاب*، ج ۲، ص ۱۸۰.
۱۳۲. ابن خلکان، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۶۳.
۱۳۳. شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۲۷، ص ۲۶۱.
۱۳۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۶۴.
۱۳۵. ر.ک: علی بن حسین مسعودی، *پیشین*، ج ۴، ص ۶۸.
۱۳۶. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۵۱.
۱۳۷. ابن اسفندیار، *پیشین*، ص ۲۷۳.
۱۳۸. همان، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.
۱۳۹. خضری و دیگران، *تاریخ تشیع* (قم - تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶) ج ۲، ص ۶۴.

۱۴۰. حسین بن علی شهید فخر از ائمه زیدیه است.
۱۴۱. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۳۷۵.
۱۴۲. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۹۳.
۱۴۳. منسوب به امام عسکری علیه السلام، تفسیر الامام العسکری (قم: مدرسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ق) ص ۹ و ۱۰.
۱۴۴. نجاشی، رجال، ص ۵۷ ش ۱۳۵.
۱۴۵. زامباور، پیشین، ص ۲۹۳.
۱۴۶. برای آگاهی بیشتر ر.ک: سید محسن امین، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۹-۲۱۷؛ محمدرضا ناجی، «بنو عمار»، دانشنامه جهان اسلام (تهران: بنیاد دایرة المعارف) ج ۴، ص ۳۸۶.
۱۴۷. سید محسن امین، پیشین، محمدرضا ناجی، پیشین.
۱۴۸. ابن خلدون، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۱.
۱۴۹. نویری، نهاية الارب (قااهرة: دار الکتب، ۱۴۲۳ق) ج ۳۱، ص ۵۱.
۱۵۰. یاقوت حموی، معجم الادباء (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا) ج ۴، ص ۱۹۹.
۱۵۱. برای نمونه ر.ک: ابن ندیم، الفهرست، تحقیق رضا تجدد (تهران: بی تا) ص ۱۷۰.
۱۵۲. سید محسن امین، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۹؛ درباره لقب احمد بن علویه به جراب الدوله ر.ک: یاقوت حموی، پیشین و صفدی، پیشین، ج ۸، ص ۶.
۱۵۳. ابن خلدون، پیشین؛ چاپ دیگر، ج ۵، ص ۴۰۲ که ظاهراً در هر دو چاپ تصحیف شده و جراب درست است.
۱۵۴. همان، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.
۱۵۵. سید محسن امین، پیشین.
۱۵۶. شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۵، ص ۴۴۷.
۱۵۷. سید محسن امین، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۷.

۱۵۸. صمد موحد، «آل مرداس»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴) ج ۲، ص ۱۳۷.
۱۵۹. باسورث، پیشین، ص ۱۴۴.
۱۶۰. حسن امین، «بنو مرداس»، *مجله المنهاج*، (شماره ۱۱، ۱۴۱۹ق) ص ۱۲۹.
۱۶۱. محمد احمد عبدالمولی، *بنو مرداس الکلابیون*، (اسکندریه: ۱۹۸۵م) ص ۱۲.
۱۶۲. *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۴۸۹؛ رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ج ۳، ص ۱۲۱۱.
۱۶۳. یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۳ «ذیل حلب».
۱۶۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۶۳.
۱۶۵. زیراً «حیّ علی خیر العمل» از نشانه‌های تشیع است.
۱۶۶. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۶۴.
۱۶۷. برای نمونه ر.ک: شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۳۰، ص ۳۵۵ و ج ۳۱، ص ۲۴۴، ۲۷۵.
۱۶۸. زامباور، پیشین، ص ۲۰۴.
۱۶۹. شهرت حله به بنی مزید است به طوری که یاقوت می‌نویسد: حله نام چند جاست که مشهور آن حله بنی مزید است (یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۵، ذیل مدخل حله). بانی این شهر را صدقه بن منصور می‌دانند (همان)؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۴۰.
۱۷۰. ابن خلدون، پیشین، ج ۱۲، ص ۶۳.
۱۷۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۲۹۵.
۱۷۲. زامباور، پیشین، ص ۲۰۸.
۱۷۳. شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۹، ص ۶۱۲.

۱۷۴. همو، *تاریخ الاسلام*، ج ۳۵، ص ۳۰۴.
۱۷۵. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۴۰.
۱۷۶. سید محسن امین، *پیشین*، ج ۴، ص ۱۵.
۱۷۷. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۴۳۶.
۱۷۸. غالباً از این محل با عنوان قلعه یاد می‌شود. ابن اثیر می‌گوید آن قلعه‌ای است نزدیک حماة بر کوهی بلند و بزرگ که فقط یک راه به آن منتهی می‌شود (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۱، ص ۲۱۹)؛ لیکن سمعانی ذیل عنوان شیزری از آن با عنوان شهر و قلعه‌ای که از آنجا محدثانی برخاسته‌اند یاد می‌کند: عبدالکریم بن محمد سمعانی، *الانساب* (حیدرآباد: مجلس دایرة المعارف، ۱۳۸۲ق) ج ۸، ص ۲۳۷. این قلعه حدود سال ۵۵۰ هـ به سبب زلزله ویران شد (ابن خلدون، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۸۵؛ شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۴۱، ص ۱۷۱).
۱۷۹. ر.ک: سید محسن امین، *پیشین*، ج ۳، ص ۶۱۳؛ *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۴۹۲.
۱۸۰. *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۴۹۳.
۱۸۱. شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلا*، ج ۲۱، ص ۱۶۶؛ همو، *تاریخ الاسلام*، ج ۴۱، ص ۱۷۶.
۱۸۲. همو، *العبر* (بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۳، ص ۸۸.
۱۸۳. اسامة بن منقذ، *الاعتبار*، مقدمه فیلیپ حتی، صفحه «ل».
۱۸۴. ر.ک: اسامة بن منقذ، *المنازل و الدیار* (قاهره: دارالتحریر، ۱۳۸۷ق) ص ۵۱ (مقدمه).
۱۸۵. همان، ص ۳۶۷.
۱۸۶. سید محسن امین، *پیشین*، ج ۳، ص ۲۵۳؛ البته در متن به اشتباه و تصحیف، «شیرازی» آمده است.